

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۰۲ نومبر ۲۰۱۲

## سخنی با "ساما" به ارتباط "ساما"

در جنگ مقاومت میهنی و جریان تظاهرات متعلمان و محصلان به ضد تجاوز روسها شکوفه های امید صد ها تن از جوانان اعم از دختر و پسر تحت نام (ساما) توسط روسها و سگان خونخوار خلقی و پرچی پر پر گشت و هزاران هموطن ما در سر تا سر افغانستان به شهادت رسید!

یک مسأله که من را رنج می دهد آیا واقعاً (ساما) مختص و متعلق به یک گروه چند نفره و منطقه خاصی بود و یا یک سازمان سرتاسری و متعلق به تمامی مردم اقشار و طبقات مشخص جامعه ما بود و هست؟ اگر (ساما) صرفاً مخصوص یک منطقه خاص بود پس چرا هزاران نفر تحت درفش (ساما) رزمیدند، جانبختند و چرا یک اقلیت انگشت شمار (ساما) را میراث پدري شان پنداشته و به شکل لومپانه و گستاخانه (ساما) را به گروگان گرفته اند؟

در اینجا از سه طیفی نام می برم که به نظر من در تشکل (ساما) حصه داشتند:  
اول:- شعله ئی ها- تهداب (ساما) توسط شعله ئیها ها گذاشته شد و شعله ئی ها جانبازانه و فداکارانه در صفوف (ساما) به خاطر رهائی میهن رزمیدند و به خاطر وطن و مردم جان باختند.

دوم:- کسانی اند که سابقه شعله ئی هرگز نداشتند و از طریق شناخت های شخصی و بافت های قومی داخل (ساما) شده بودند که این گرو دو نوع بودند:

الف – وطنپرست، این حس والا آنها را واداشت تا در صفوف (ساما) بپیوندند و مردانه وار و تا پای جان به خاطر آزادی ملی برزمنند و جام شهادت بنوشند.

ب - روسپیان سیاسی، این میکروبها با هر رژیم سر سازگاری داشته و به ساز آنها رقصیده اند و هم با دولت مزدور روسی و اطلاعاتش همکاری داشتند و هم به خاطر روز مبادا و زنده ماندن منحصی طفیلی از طریق قوم و خویش به دامان (ساما) پناه آوردند تا از امکانات این سازمان استفاده کنند که خیلی ها هم کردند. این قماش فرصت طلبان حتی از شنیدن اسم (ساما) لرزه به اندام های شان می افتاد و حتا یک روز هم تحت درفش (ساما) مبارزه نکرده اند!

سوم:- کاکه ها و لومپنان، اینها نیز از فرصت استفاده کردند و در صفوف (ساما) پیوستند. کاکه ها در جنگ میهنی از سر و جان شان به خاطر استقلال و تمامیت ارضی کشور مردانه گذشتند و در راه مام وطن قربانیهای بیشماری را متقبل گشتند و اما لومپنان نه تنها نجات شدند بلکه پایه های تسلیم طلبی را تشکیل داده داغ سیه بر دامن پاک (ساما) گذاشته، عده ای از آنها به خارج مرزها فرار نموده و اکثریت شان در صف دولت مزدور و شورای نظار خزیدند!

\*\*\*

در سنین کوچکی بودم که روزی از روزها با تمام فامیل از طرف غلام نبی (کاوه) رفیق مجید قهرمان و مامایم موسی در جبل السراج دعوت شدیم. قلعه فامیل نبی جان که ماما خطابش می کردم در سر دریا بود و غرش دریا و آسمان نیلگون با آفتاب تابان برای انسان مسرت و شادابی می بخشید. هوا گرگ و میش شده بود که مهمانان دیگر به جمع ما پیوستند که در میان آنها مردی خوش اندام- جذاب و خوش برخورد توجهم را جلب کرد، برایش سلام دادم و بعد از دستبوسی و احوالپرسی ایشان دانستند که خواهر زاده موسی هستم. زیرا قصه های شوخی ها و شیطنت های کودکانه ام گوش فلک را کر ساخته بود و همچنان می دانستند که پدرم را از دست داده و یتیم می باشم، بناءً محبت ایشان با من صد برابر شد و این مرد بزرگ "مجید قهرمان" بود.

در همانروز شعله ئی های از کابل و مزار مثل عباس جان و ظاهر جان از خیابان- کابل نیز تشریف آورده بودند. دوستان دسته جمعی به ماهی گرفتن آغاز نمودند و پیهم ماهیها را بریان می کردند. خلاصه ساعت ما نهایت خوب گذشت و اما در سکوت شب تقریباً به تعداد بیشتر از بیست نفر صفوف بالائی و کدر های شعله جاوید بعد از صرف غذا در آنجا جلسه گرفته و روی موضوعات گوناگون به جر و بحث پرداختند، در این موقع مامایم که یک فرد نهایت با اخلاق و اما با دسپلین بود با لهجه تندش از من و برادر اندر نبی کاوه و چند تا از بچه های خرد سال دیگر خواست که اطاق را ترک کنیم و اما دوستان شعله ئی گفتند که میرویس باشد پرواء ندارد زیرا در جریان تظاهرات شعله جاوید من را روی شانه هایشان در پوهنتون بلند می کردند و کارم غولک زدن به جانب پولیس و شعار دادن بود.

نبی کاوه دیپلوم انجینیری اش را از روسیه اخذ کرده بود و هر زمانی که به خانه ما می آمد مادرم یک رادیوی قراضه را همیشه نزدش می آورد تا جورش کند. وی یک شخص نهایت مهربان بود و اما بعد از سالیان دراز مبارزه متأسفانه بالاخره به مبارزه پشت کرد و منحیت رئیس نشرات رادیو و تلویزیون مقرر شد!

در زمان داوود خان که در مکتب غازی ایوب خان، شاگرد بودم یک روز مامایم گفت که ساعت چهار از کاربریم گردد و یک نفر می آید و از من می پرسد، وی را در خانه بالا ببر و برایش چای برده و دیگر دروازه را بسته کن و مزاحمت نکنی، گفتم چشم ماما! ساعتهای دو بعد از ظهر بود که در حویلی زده شد و زمانی که در را باز کردم متوجه مرد بلند قامت با ریش کوتاه شدم و ایشان را شناختم. زمانی که ایشان را به خانه بالا بردم و خدمتش چای و شیرینی و نقل بردم نصایح ماما را فراموش کرده و فرصت را غنیمت شمرده و چهار زانو نشستم و گفتم شما کاکا مجید کلکانی هستید. وی بعد از تعجب و تکان خوردن گفت که مجید کیست؟ من هر چیزی که شنیده بودم خدمتش بیان کردم و هم ایشان را سؤال پیچ ساختم. ساعت چهار بعد از ظهر بود که مامایم با چندین نفر آمد و به مجرد رسیدن از مجید بزرگ پرسید که میرویس آزارت نداده است و ایشان فرمود که نه وی یک بچه خوب و با هوش می باشد. به هر صورت زمانیکه جلسه خاتمه یافت و دوستان رفتند، مامایم بدان مناسبت با من سخت گرفت تا من بعد، روابط را بر ظوابط برتری ندهم.

شاید فکر کنید که این قصه من با مضمون اصلی این نوشته در تضاد می باشد و ربط و پیوندی ندارد و اما من عمداً این خاطرات را نوشتم که مردم بدانند "مجید قهرمان" اگر خود در جریان شعله نبود، اولاً یکی از فعالترین اعضای جنبش دموکراتیک نوین بود و در ثانی با شعله ئی ها آنقدر نزدیک بود که اکثریت رفقایش همه شعله ئی بودند و "ساما" توسط شعله ئی ها تهداب گذاری شد و این شعله ئیها بود که "ساما" را به اوج عظمت و شهرتش رسانید نه فرصت طلبان و نه لومپنان.

یک تن از رفقای مجید بزرگ "پروانه" از هرات بود که به رفیق سر سفید مشهور بود. وی رئیس مرکز ساینس بود و بعداً مدیر لیبسه «انقلاب» مقرر شد و در حصه دوم کارته پروان میزیست. وی از رزمندگان بزرگ "سامائی" بود که توسط رژیم مزدور گرفتار و به نام "سامائی" اعدام گردید و بعد از شهادت ایشان فامیلش با فقر دست و پنجه نرم می کرد و همین موسی بود که از رفقاء پول جمع می کرد و برای فامیل شهید "پروانه" کمک می نمود. یک شعله ئی فقیر دیگر که قدش کوتاه بود و خیلی به سرعت راه می رفت، فکر کنم اسمش ظاهر بود؟ در فاکولته انجینیری کار می کرد و از رفقای "مجید قهرمان" بود و وی نیز گرفتار و به نام "سامائی" اعدام گشت. رزمندگان "ساما" که در کندهار همچو انجنیر داوود از وردک- معلم صاحب که اسمش فراموش شده است از لغمان و...ده ها مبارز دیگر تحت درفش ساما مبارزه کردند و توسط دولت مزدور به اتهام عضویت در "ساما" اعدام گشتند.

در زمان امین و تره کی فاشیست مامایم چندین نفر را در هرات در صفوف "ساما" آورد که یکی از آنها "ودود جان" از ولایت لغمان بود که بعد جام شهادت نوشید. یک تن از درپوران احصائیه مرکزی که از پغمان بود توسط مامایم جذب و بعد از مبارزات جام شهادت نوشید. به دهها عضو و علاقه مند "ساما" در پغمان، بعد از حاکمیت اخوان در آن منطقه، به اشکال مختلف قتل عام گردیدند.

شعله ئیها "ساما" را به اوج شهرتش رسانیدند و اما روسپیان سیاسی و لومپن ها و اوباشان "ساما" را در دامن ننگین تسلیم طلبی انداختند که تا امروز هر کس و ناکسی طعنه می دهد و حتا پا فراتر نهاده با دیده درائی بر رهبران بزرگ "ساما" می تازند!

چریکهای "ساما" که فغان و ناله های تجاوز گران و نوکران بومی اش را به آسمان بلند کرده بود در مرحله اول از خطه مرد خیز کابلستان بودند. در داخل شهر کابل مبارزان "ساما" در چهاردهی کابل- تنگی سیدان- پغمان- در اطراف و اکناف کابل نخست مهد عیاران و فرزندان میر بچه خان و مسجدی خان کوهدامن زمین بعد قره باغ و کلکان و بعد از آن دیگر ولسوالیها و ولایات بودند.

در قره باغ ظاهر (لندی) بابه کر خیل- در سرای خواجه (خوانی) و ده ها تن گمنام دیگر در جوار "ساما" جان دادند. "صمد سنگین" و برادرانش میر اعظم و داوود روزگاران مردانه مبارزه کردند و اما توسط تسلیم طلبان خائن در دام تسلیم طلبی افتادند و بعد در صف جمعیت شیطانی غلتیدند و سرانجام برخی کشته شدند. خاله زاده های مادرم "فاروق سرباز" و عارف در گل دره مردانه وار از آزادی میهن دفاع کردند و اما توسط تسلیم طلبان در خدمت دولت مزدور قرار گرفتند و چون جهت رائی از تسلیم طلبی به جمعیت پیوستند در آنجا جمعیت به عوض روسها آنها به قتل رسانید.

بیشتر از ۱۵ تن از فامیل مادرم که جوانان رشید اماکم سن و سالی بودند بعد از عملیات موفقانه علیه روسهای وحشی در زمان بازگشت در (دکو) کوهدامن توسط سگان حزب اسلامی مولوی خالص در چاه انداخته شده و همه

جام شهادت نوشیدند که بعضی از اسمای شان به یادم می باشد که عبارت اند از محمد باز- نظیر- ظاهر- عارف- علیشاه و!!!..

گذر در قلعه آخذ زاده که فامیل مادرم روزگاری را در کمال سعادت و خوشی سپری می کردند و منم بهترین خاطرات دوران کوچکی و نوجوانی ام را در دل تاکستانهای کوهدامن سپری کرده با کوهدامنی های بی ریاء و بی آلایش گذرانیده ام که یاد آن خاطرات زیبا جهان را در نظرم تاریک می سازد و قلبم به طپش می افتد.

این مردم صبور- شفیق و دهقان زاده که اکثراً از نعمت سواد محروم مانده بودند و از سیاست چیزی را نمی دانستند، زمانی که جنگ مقاومت آغازید با نام "مجید قهرمان" آشنائی داشتند زیرا "مجید قهرمان" ده ها بار به باغهای ما آمده بود و با مردم ملاقات هائی داشت و همان بود که به خاطر "مجید" و "موسی" به "ساما" پیوستند، آنها حتا نام "ساما" را نمی دانستند و تنها آزادیبخش می گفتند. این دهقان زادگان گمنام به نام "سامائی" جهان هستی را وداع گفتند که با تأسف امروز به فراموشی سپرده شده اند!

روزی از روز ها روسهای وحشی به قریه قلعه آخوند زاده- گذر حمله می کند و همه را نامردانه سلاخی می کنند که شهیدان گمنام عبارت از خاله ام ستاره- پسرانش عارف و گل محمد و دو دخترش ماری گل و زاری گل و دیگر فامیلهای مادرم بودند. یک پسر خاله ام به نام الماس چریک "ساما" بود که قبلاً توسط جمعیت شیطانیه شهید شده بود.

منظور از یادمانی از این شهداء و خاطرات گذشته اینست که اگر از یک طرف در تقابل با یک اقلیت بیمار فکر می کنند که "ساما" میراث اجدادی و پدری شان می باشد، در حالی که بینی مرغ های بسیاریز آنها هم در جنگ مقاومت خون نشده است، تنی چند از عناصر خود فروخته به خود حق می دهند تا به علت موجودیت چند تسلیم طلب بر خون تمام شهدای "ساما" خط بطلان بکشند، از طرف دیگر امروز این تسلیم طلبان و انجونیست های فعلی از خود پهلوان پوقانه ای ساخته و خود شان را منحیث میراث داران "مجید" می پندارند و اینها دروازه های "ساما" را باز گذاشته و به هر کس و نا کس و روباه های محیل اجازه داده تا در بیسه شیران قدم بگذارند؛ اینها بدانند که فردا جواب این گستاخی ها و بیحرمتی های شان را خواهد پرداخت!

راستی یادم رفت که از از رفیق شریف (واحد) مسؤل بخش چهاردهی که سال آخر فاکولته حقوق بود یاد کنم خانه ایشان در کوه کفتر خانه در چهلستون بود و همشیره هایش همه برای "ساما" فعالیت می کردند. وی تازه نامزد شده بود و خیر شدم که ایشان نیز به کاروان شهداء پیوست؛ روحش شاد باد!

حالا راستی من در شک افتاده ام که آیا ما در کدام سامائی که از مریخ آمده بود، در صفوفش مبارزه کرده ایم و لذت نوجوانی و جوانی را ندیدیم و یا واقعاً "ساما" همان "سامای مجید" بود که اسیر گفتاران گشته است؟!

پس اگر "سامای مجید" بود چرا "ساما" تنها از بعضی از افراد معدود به نام "شهید سامائی" یاد می کند حتی چند تا تسلیم طلب و از دیگر شهدائی که به نام "ساما" شهید شده اند حتا اسمی نمی برند!!!؟؟

آیا شهدای سامائی تنها از یک منطقه جغرافیائی بوده است و بس!

من از وجدان های بیدار "سامائی" های وفادار به "مجید قهرمان" تمنا می کنم که به جوابم بپردازند.